

موضوع: نقد و بررسی کتاب نه‌ایة الحکمة

استاد: حضرت آیت الله سیّدان

مورخ: ۲۵ / ۰۹ / ۱۳۹۸

جلسه: دهم

\* \* \*

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«فقد تحصل أن الوجود أصيل و الماهية اعتبارية كما قال به المشاءون أي أن الوجود موجود بذاته و الماهية موجودة به و بذلك يندفع ما أورد على أصالة الوجود من أن الوجود لو كان حاصلًا في الأعيان كان موجودًا لأن الحصول هو الوجود فللوجود وجود و نقل الكلام إليه و هلم جرا فيتسلسل»<sup>۱</sup>

#### ❖ مقدمه:

در مباحث فلسفی بحث اصالت، بحث اساسی می‌باشد، کسانی که روش آن‌ها، روش حکمت متعالیه است و در مسیر مرحوم آخوند ملاصدرا قدم گذاشته‌اند، این مسئله را اساس مسائل بعدی قرار داده‌اند. لذا بسیار سزاوار است، بحث دقیق بررسی شود، استدلالی که در بحث اصالت وجود در این کتاب آمده است، از استدلال‌های اساسی اصالت وجود می‌باشد.

بیان شد که از وجه تمایز اشیاء، ماهیت انتزاع می‌شود و از وجه اشتراک اشیاء، وجود انتزاع می‌شود. اصل، ما فی الخارج است، اما این که ما فی الخارج مصداق ماهیت است یا وجود، محل بحث می‌باشد. این که این دو مفهوم هیچ‌کدام در خارج ما بازاء و مصداقی نداشته باشند، غلط است. این همان حرف سوفسطایی است که هر دو اعتباری‌اند و ما بازاء ندارند و در خارج اصلاً چیزی وجود ندارد که بحث آن گذشت.

این که هر دو با هم ما بازاء داشته باشند نیز غلط است، چون لازم می‌آید هر شیء، دو شیء باشد. پس ناگزیر یکی اصل و دیگری اعتباری خواهد بود. استدلال شد که ماهیت وقتی متصف به وجود شود واقعیت پیدا می‌کند، پس روشن است که آن چیزی که به‌خاطر آن ماهیت نیل به واقعیت پیدا می‌کند، اصالت هم از آن او می‌باشد. پس اصالت با وجود است.

۱ - نه‌ایة الحکمة ص ۱۰ الفصل الثانی فی أصالة الوجود و اعتبارية الماهية .....

مناقشه‌ای به عرض رسید، و آن این که متصف به وجود شدن، کشف از واقعیت ماهیت می‌کند ولی دلالت بر اصالت وجود نمی‌کند. زیرا دو فرض وجود دارد، یک این که ماهیت به طفیل وجود واقعیت پیدا کرده باشد و دوم این که ماهیت توسط جاعل به جعل بسیط جعل شده باشد که پس از آن استدلال این که کدام اصل است، استفاده نمی‌شود و اصالت هر کدام نیازمند دلیل دیگری است.

پس فرض دیگر این است که اشیاء متعلق جعل جاعل به جعل بسیط می‌باشند. جعل بسیط یعنی جعل الشیء و جعل مرکب یعنی جعل الشیء شیئا، جعل مرکب یعنی جاعل چیزی را که جعل کرده است، به چیز دیگری تبدیلیش کند. جعل بسیط یعنی از ابتدا ذات مقدس حضرت حق جعل کرده است، مثلا انسان را جعل کرده است، به تعبیر درست تر عناصر را جعل کرده است، حتی ممکن است مناقشه کننده بگوید که ظهور آیات هم در این راستا است. مانند: <sup>۲</sup>(وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ) <sup>۳</sup>(خَلَقَ السَّمَاوَاتِ) <sup>۴</sup>(خَلَقَ الْإِنْسَانَ) پس چون احتمال دیگری هست، بدون ابطال آن، استدلال شما تمام نخواهد بود. مناقشه کننده با این مناقشه نمی‌خواهد اصالة الماهیت را اثبات کند، فقط استدلال اصالت وجود را رد می‌کند، اثبات اصالت هر کدام نیازمند دلیل دیگری است. اصلا تمام حرف همین است که وجود به جعل بسیط تحقق پیدا کرده است؟ یا ماهیت به جعل بسیط تحقق پیدا کرده است؟ مناقشه کننده می‌گوید وجود اصلا ما بازاء ندارد و هیچ وقت معنی پیدا نمی‌کند مگر با خصوصیت ماهیت، وجود و هستی در خارج ما بازاء ندارد، هر هستی که در خارج در نظر بگیریم، همراه با ماهیت است، پس کلام در همین است که جاعل وجود را جعل کرده است یا ماهیت را جعل کرده است.

نکته دیگر این که، گفته شده است: (الماهية من حيث هي ليست الاهی) این مطلب، متفرع بر این است که برای ماهیت، جایگاهی در یک عالمی فرض شود، آن گاه گفته شود که ماهیت نه موجود است و نه معدوم. قائلان به اصالت ماهیت، مفهوم ماهیت را اصل نمی‌دانند. این مطلب مبتنی بر این است که برای ماهیت، استقرار و ثباتی بپذیریم و سپس بگوییم ماهیتی که در حد استواست، اقتضای وجود و عدم را ندارد. قائلان به اصالت ماهیت بر این باورند که آنچه در خارج تحقق دارد، همان ماهیت است. خدا آن را به جعل بسیط پدید آورده است، نه این که آنچه را در حد استوا ایجاد شده، بیرون آورد، حد استوایی وجود ندارد تا مخرج لازم داشته باشد، و بعد بگوید مخرج، وجود است پس اصالت با وجود است، بلکه از همان جعل بسیط ماهیت، وجود انتزاع می‌شود.

خدا اشیاء را بی سابقه و از لا من شیء پدید می‌آورد، و به محض جعل، بی‌درنگ آنها در خارج تحقق می‌یابند. پس از آن، عقل آنها را در عالم ذهن تجزیه و تحلیل می‌کند و ماهیت و وجود به تصور در می‌آیند.

۲ - سوره انعام: ۱.

۳ - همان.

۴ - سوره الرحمن: ۳.

## ❖ توضیح عبارت کتاب

«فقد تحصل أن الوجود أصيل و الماهية اعتبارية كما قال به المشاءون أن الوجود موجود بذاته و الماهية موجودة به و بذلك يندفع ما أورد على أصالة الوجود، من أن الوجود لو كان حاصلًا في الأعيان، كان موجودًا، لأن الحصول هو الوجود فلوجود وجود و ننقل الكلام اليه و هلمّ جراً، فيتسلسل. وجه الاندفاع أن الوجود موجود لكن بذاته، لا بوجود زائد أي ان الوجود عين الموجودية بخلاف الماهية التي حيثية ذاتها غير حيثية وجودها»<sup>۵</sup>

در استدلال مناقشه‌ای عرض شد، اما اگر با آن استدلالی که مطرح شد رسیدیم به اصالت وجود و اعتباریت ماهیت، آنگاه طبق عبارت، جانِ مطلب این می‌شود که وجود به خودش موجود است و ماهیت، به وجود موجود است.

بعد به اشکالات وارده به استدلالشان می‌پردازند، اشکال اول از شیخ اشراق است، ایشان گفته است که وجود مفهوم اعتباری است از لازمه این حرف این طور برداشت کرده‌اند که از نظر شیخ اشراق پس اصالت با ماهیت است.

### ✓ اشکال شیخ اشراق بر اصالت وجود

شیخ اشراق گفته است که وجود نمی‌تواند اصیل باشد، چون اگر وجود اصیل باشد و حاصل در اعیان باشد، باید بتوان گفت الوجود موجود، زیرا حصول همان موجود است، اما نمی‌توان گفت الوجود موجود، چون تسلسل لازم می‌آید، زیرا موجود یعنی چیزی که دارای وجود است، خب آن وجود دوم چیست؟ کلام را به آن وجودی که برای وجود اول ثابت کردیم نقل می‌دهیم، خب آن وجود دوم چیست؟ موجود است یا موجود نیست؟ اگر موجود نیست پس در اعیان نیست و اصالت هم ندارد و اگر وجود دوم نیز موجود هست، پس له الوجود یعنی برای او نیز وجود دیگری است، وجود هم در اعیان هست، پس آن وجود هم موجود هست، باز سؤال در ارتباط با این وجودی که فرض کردیم، تکرار می‌شود و تکرار و يتسلسل<sup>۶</sup>، تسلسل باطل است، پس وجود نمی‌تواند اصیل باشد.

۵ - نهاية الحكمة ص ۱۰ الفصل الثاني في أصالة الوجود و اعتبارية الماهية .....

۶ - با فرض اصالت وجود، با هربار تکرار موجود برای وجود، سوال از وجود بعدی نیز تکرار می‌شود و به همین ترتیب ادامه یافته و به تسلسل می‌انجامد، یعنی لازم می‌آید هر موجودی دارای بی‌نهایت وجود باشد، این امر تسلسل و باطل است، پس نمی‌توان وجود را یک امر اصیل و متحقق در اعیان دانست.

## ✓ جواب کتاب از اشکال شیخ اشراق

این اشکال دفع می‌شود و تسلسل پیش نمی‌آید، زیرا اگر می‌گفتیم وجود به وجود دیگر موجود است، همانطور که فرض کردید که بایستی دارای وجود دیگری باشد، اشکال درست بود و تسلسل لازم می‌آمد، و اینکه هر آنچه که از فرض وجودش تسلسل لازم آید اعتباری است، پس وجود اعتباری است، قابل تطبیق بود، ولی این قاعده این جا تطبیق نمی‌شود، زیرا الوجود موجود بذاته، این قاعده در جایی وارد است که چیزی به غیرش موجود باشد، ولی اگر چیزی موجودیتش به خودش باشد، این اشکال و قاعده جاری نمی‌شود. مثل این که می‌گوییم البیاض ایض و الجسم ایض، ما به خاطر بیاض، به جسم ایض می‌گوییم، ولی به بیاض به خواطر خودش ایض می‌گوییم.

حمل مشتق بر مبدأ اشتقاق، حتماً به این معنی نیست که باید برای مشتق، یک موضوع خاص در نظر بگیریم، بلکه ممکن است به خواطر خودش این حمل صورت گرفته باشد.<sup>۷</sup>

پس چون در این جا هم الوجود موجود بذاته، یعنی وجودش به خودش می‌باشد، نه موجود بوجود آخر، نه به غیر از خودش، تسلسلی لازم نمی‌آید.

## ✓ ان قلت: عرفا و لغة وجود غیر از موجود است.

«و أما دعوى أن الموجود فى عرف اللغة إنما يطلق على ما له ذات معروضة للوجود و لازمه أن الوجود غیر موجود، فهى على تقدير صحتها أمر راجع إلى الوضع اللغوى أو غلبة الاستعمال و الحقائق لا تتبع استعمال الألفاظ، و للوجود حقيقة عينية نفسها ثابتة لنفسها. و بالجملة فالوجود حقيقته أنه فى الأعيان لا غیر و كيف لا يكون فى الأعيان ما هذه حقيقته»<sup>۸</sup> می‌فرمایند اگر گفته بشود شما بر خلاف عرف لغت و بر خلاف استعمال عقلا حرف می‌زنید، زیرا هم در لغت و هم نزد عقلا، موجود یعنی شیء له الوجود، پس برای وجود باید یک وجود دیگر فرض بگیریم و این با ادعای شما سازگار نیست، زیرا موجود فقط بر ذاتی اطلاق می‌شود که وجود بر آن عارض شده باشد، و لازمه این سخن آن است که وجود خودش موجود نباشد و وقتی وجود، موجود نبود، نمی‌توان آن را اصیل دانست.

می‌گوییم، بالفرض این که شما می‌گویید صحیح باشد، ولی ما به لغت و استعمال عقلا کار نداریم، بلکه در صدد بحث عقلی هستیم، در بحث عقلی که وارد می‌شویم، می‌گوییم الوجود موجود، یعنی الوجود موجود بذاته نه این که شیء ثبت له الوجود.

۷ - مشتق اعم از آن است که مبدأ اشتقاقش عین موصوف باشد یا آن که زائد بر موصوف باشد، لذا موجود هم بر ذاتی که عین وجود است اطلاق می‌شود و هم بر ذاتی که وجود زائد بر آن باشد، مانند قادر، که هم بر ذاتی که عین قدرت است، اطلاق می‌شود و هم بر ذاتی که قدرت زائد بر آن می‌باشد.

۸ - نهاية الحكمة ص ۱۰ الفصل الثانی فی أصالة الوجود و اعتبارية الماهية .....

پس در استعمال عموم عقلا و یا در بیان لغوی وقتی گفته می‌شود الوجود موجود یعنی شیء له الوجود و وقتی شیء له الوجود مطرح باشد، لازمه‌اش این است که به تکرر و تسلسل گرفتار شویم و در نتیجه وجود اصیل نباشد، اما جواب می‌دهند که ما کار به لغت و تخاطب عقلا نداریم، ما بحث عقلی دقیق خودمان را داریم و به لغت و استعمالات عقلا اعتنایی نداریم زیرا حقائق از عرف و وضع لغت تبعیت نمی‌کند.

### ✓ مناقشهای در بیان اخیر

گفته شد که ما به لغت کاری نداریم و حقایق متابعت از وضع لغات و استعمال عقلا نمی‌کنند. این سخن اعترافِ ضمنی به جعلِ اصطلاح و عمل کردن بر خلافِ تخاطبِ عقلایی می‌باشد.

شما اصطلاح درست می‌کنید، بیان می‌کنید که وجودی که ما می‌گوییم، یعنی ما فی الخارج، یعنی حقیقت و واقعیتِ اشیاء، در حالی که این اول کلام است، این اول حرف است.

در استعمالاتِ عقلا بما هم عقلا و در لغت، این طور نیست که برای وجود عینیتِ خارجی قائل باشند، بلکه عقلا بما هم عقلا، ماهیت را مقدم می‌کنند و می‌گویند: الانسان موجود یا الشجر موجود، که در جلسات قبل هم تذکر داده شد، نمی‌گویند: الوجود انسان یا الوجود شجر. اگر اصالت با وجود باشد، باید بگوییم: الوجود انسان، ولی عقلا می‌گویند: الانسان موجود، موجودیت را برای انسان بنا می‌کنند.

عقلا در استعمالاتشان اصالت را با ماهیت گرفته‌اند، اما ایشان همانطور که در یکی از مطالب مقدماتی ذکر شد، می‌فرمایند مطالب فلسفی عکس الحمل است، یعنی آنچه که در فلسفه مطرح است، عکس آن چیزی است که بین عقلا مطرح است، عقلا می‌گویند: الانسان موجود، ولی ایشان می‌گویند عکس الحمل است، در این جا نیز می‌گویند ما کار به استعمالات عقلا و لغت نداریم.

اگر بخواهیم بر اساس اصالت الوجود سخن بگوییم، باید بگوییم: الوجود انسان، الوجود بقر، الوجود حجر، الوجود کذا، الوجود کذا، چون اصالت با وجود است، و باید چیزی که اصل است و درباره‌اش مطلبی را اعتبار می‌کنیم، اول بیاید و اصل قرار بگیرد، و حال آن که عقلا معمولا ماهیت را موضوع قرار می‌دهند. پس بیان مناقشه این طور شد که شما اعتراف کردید به این که آنچه در نظر گرفته‌اید با آنچه که عقلا بما هم عقلا در جهت آن حرکت می‌کنند و از لغت استفاده می‌شود، همسو نیست، زیرا می‌گویید، حقایق تابع استعمالات نیست، یعنی در حقیقت جعل اصطلاح کرده‌اید، زیرا می‌گویید وجود یعنی حقیقتِ خارجی، خب وقتی در لغت این چنین نیست و در استعمالات عقلا نیز به این معنی نیست، چطور به این معنی درآمده است؟ ما با جعلِ اصطلاح مشکلی نداریم اما جعلِ اصطلاح مثبتِ واقعیت نیست.

## ❖ خلاصه بحث:

اگر با استدلالی که مطرح شد به اصالت وجود و اعتباریت ماهیت رسیدیم، آنگاه وجود به خودش موجود، و ماهیت به وجود موجود است.

در ادامه به اشکال و جواب از اصالت وجود می‌پردازند:

۱- شیخ اشراق می‌گوید اگر وجود اصیل باشد، باید بتوان گفت الوجود موجود، اما نمی‌توان گفت الوجود موجود، زیرا موجود یعنی چیزی که دارای وجود است، خب آن وجود دوم چیست؟ اگر موجود نیست پس در اعیان نیست و اصیل نیست و اگر وجود دوم نیز موجود هست، پس له الوجود است، یعنی برای او نیز وجود دیگری است، پس آن وجود هم موجود هست، باز سؤال در ارتباط با این وجودی که فرض کردیم تکرار می‌شود و تکرر و يتسلسل، پس اصالت وجود باطل است. جواب می‌دهند که وجود، به ذاته موجود است نه به غیره، و چون وجود به ذاته موجود است، تسلسل و اشکال شما دفع می‌شود.

۲- در لغت و استعمالات عقلا، موجود یعنی شیء له الوجود، پس برای وجود باید یک وجود دیگر فرض بگیریم و این با ادعای شما سازگار نیست.

جواب می‌دهند که ما بحث عقلی می‌کنیم و بالفرض که سخن شما صحیح باشد، اما واقعیت تابع وضع لغت و استعمال عرف نیست.

مناقشه‌ای به جواب اخیر: شما با این بیان که به لغت و استعمال عرف عقلا کار ندارید و واقعیت تابع آن‌ها نیست، ضمناً اعتراف کردید به این که آنچه در نظر گرفته‌اید با آنچه که عقلا بما هم عقلا در جهت آن حرکت می‌کنند و از لغت استفاده می‌شود، همسو نیست، زیرا می‌گویید، حقایق تابع استعمالات نیست، یعنی در حقیقت جعل اصطلاح کرده‌اید، زیرا می‌گویید وجود یعنی حقیقت خارجی، خب وقتی در لغت این چنین نیست و در استعمالات عقلا نیز به این معنی نیست، چطور به این معنی درآمده است؟ ما با جعل اصطلاح مشکلی نداریم اما جعل اصطلاح مثبت واقعیت نیست.

📖 کارگروه تهیه و تدوین مدرسه علوم دینی

حضرت ولی عصر (عج)